

## کتاب اعمال رسولان

### صعود مسیح به آسمان

صحیفه اول را انشا نمودم، ای تیوفلس، درباره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد.

۲ تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد.  
 ۳ که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشتن رازنده ظاهر کرد به دلایلهای بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر میشد و درباره امور ملکوت خدا سخن میگفت.  
 ۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «زاورشلم جدا شوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده‌اید.

۵ زیرا که یحیی به آب تعمید میداد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.»

پس آنانی که جمع بودند، از او سوال نموده، گفتند: «داوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟»

بدیشان گفت: «ز شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید.

۸ لیکن چون روح القدس بر شما می‌آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تاقصای جهان.»

و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگر ایستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود.

۱۰ و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند، هنگامی که او میرفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده،

گفتند: «ای مردان جلیل چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.»  
 آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسمی به زیتون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سبت است.

۱۳ و چون داخل شدند، به بالا خانهای برآمدند که در آنجا بطرس و یوحنا و یعقوب

واندریاس وفیلپس وتوما وبرتولما ومتی ويعقوب بن حلفی وشمعون غيور ويهودای برادر يعقوب مقیم بودند.

۱۴ وجميع اينها بازان و مريم مادر عيسى و برادران او به يك دل در عبادت و دعا مواظب مي بودند.

### انتخاب متياس

و در آن ايام، پطرس در ميان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب به صد ويست بود برخاسته، گفت:

«ی برادران، مييايست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پيش گفت در باره يهودا که راهنما شد برای آنانی که عيسى را گرفتند.

۱۷ که او با ما محسوب شده، نصیبي در این خدمت یافت.

۱۸ پس او از اجرت ظلم خود، زمینی خریده، به روی در افتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ريخته گشت.

۱۹ و بر تمام سکنه اورشليم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد.

۲۰ زیرا در کتاب زبور مکتوب است که خانه او خراب بشود و هيچ کس در آن مسکن نگيرد و نظارتش را ديگری ضبط نمايد.

۲۱ الحال مييايد از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدتی که عيسى خداوند با ما آمد و رفت ميکرد،

از زمان تعمید يحيی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهد بر خاستن او بشود.»

آنگاه دو نفر یعنی يوسف مسمی به برسبا که به يوستس ملقب بود و متياس را بر پاداشتند، و دعا کرده، گفتند: «وای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بما کدامیک از این

دور برگزیده های

تا قسمت این خدمت و رسالت را بيايد که يهود از آن باز افتاده، به مکان خود پيوست.»

پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام متياس برآمد و او با يازده رسول محسوب گشت.

### روز پنتیکاست

- و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند.
- ۲ که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت.
- ۳ و زبانه‌های منقسم شده، مثل زبانه‌های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت.
- ۴ و همه از روح القدس پر گشته، به زبانه‌های مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.
- و مردم یهود دین دار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل میداشتند.
- ۶ پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید.
- ۷ و همه مبهور و متعجب شده به یکدیگر میگفتند: «گر همه اینها که حرف میزنند جلیلی نیستند؟»
- پس چون است که هر یکی از مالغت خود را که در آن تولد یافته‌ایم میشنویم؟
- پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کپدکیا و پنطس و آسیا و فریجیه و یفلیه و مصر و نواحی لیبیا که متصل به قیروان است و غرب از روم یعنی یهودیان و جدیدان
- واهل کریت و عرب اینهارا میشنویم که به زبانه‌های ما ذکر کبریایی خدا میکنند.»
- پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهد انجامید؟»
- اما بعضی استهزاکنان گفتند که «زخم تازه مست شده‌اند!»
- پس پطرس بان یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: «ی مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فرا بگیرید.
- ۱۵ زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان میبرید، زیرا که ساعت سوم از روز است.
- ۱۶ بلکه این همان است که بوئیل نبی گفت
- که خدا میگوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهیم ریخت و پسران و دختران شمانیوت کنند و جوانان شمار و یاهو و پیران شما خواها خواهند دید؛

و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود.

۱۹ و از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم.

۲۰ خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند. ۲۱ و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.”

۲۲ «ی مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می دانید،

این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست نگاهکاران بر صلیب کشیده، کشتید،

که خدا در دهای موت را گسسته، او را بر خیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد،

زیرا که داود در باره وی میگوید: خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛

از این سبب دلم شاد گردید و زبانه به وجد آمد بلکه جسم من نیز در امید ساکن خواهد بود؛ زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند.

۲۸ طریقه‌های حیات رابه من آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیر گردانیدی.”

۲۹ «ی برادران، میتوانم در باره داود پطریارخ با شما بی‌حجاب سخن گویم که او وفات نموده، دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست.

۳۰ پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورد که از ذریت صلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند،

در باره قیامت مسیح پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند.

- ۳۲ پس همان عیسی را خدا بر خیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم.
- ۳۳ پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدربزرگ یافته، این را که شما حال میبینید و میشنوید ریخته است.
- ۳۴ زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید خداوند به خداوند من گفت بردست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.»
- ۳۶ پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.»
- چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ی برادران چه کنیم؟»
- پطرس بدیشان گفت: «و به کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گاهان تعمیر گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت.
- ۳۹ زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما و را بخواند.»
- و به سخنان بسیاری دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نمود، گفت که «و در این فرقه بجز و رستگار سازید.»
- پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمیر گرفتند و در همان روز تخمین سه هزار نفر بدیشان پیوستند و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت مینمودند.
- ۴۳ و همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر میگشت. و همه ایمانداران با هم میزیستند و در همه چیز شریک میبودند
- و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم میکردند.
- ۴۶ و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته میبودند و در خانه هانان را پاره میکردند و خوراک را به خوشی و ساده دلی میخوردند.
- ۴۷ و خدا را حمد میگفتند و نزد تمامی خلق عزیز میگرددند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا میافزود.

### شفای لنگ مادر زاد

و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل میرفتند.

۲ ناگاه مردی را که لنگ مادر زاد بود میبردند که او را هر روز بر آن در هیکل که جمیل نام دارد می گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواند.

۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که میخوانند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست.

۴ اما پطرس با یوحنا بروی نیک نگریسته، گفت: «ه ما بنگرو.»

پس برایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد.

۶ آنگاه پطرس گفت: «راطلا و نقره نیست، اما آنچه دارم به تو میدهم. به نام عیسی مسیح ناصری بر خیز و بخرام!»

و دست راستش را گرفته او را بر خیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوت گرفت و برجسته بایستاد و خرامید و بایشان خرامان و جست و خیزگان و خدا را حمد گوینان داخل هیکل شد.

و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح خوانان دیدند.

۱۰ و چون او را شناختند که همان است که به در جمیل هیکل بجهت صدقه مینشست، به سبب این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند.

۱۱ و چون آن لنگ شفا یافته به پطرس و یوحنا متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است، حیرت زده بشتاب گردایشان جمع شدند.

آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که «ی مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته‌اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟

خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پلاطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد.

۱۴ اما شما آن قدوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده شود.

۱۵ و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان بر خیزانید و ما شاهد بر او هستیم.

۱۶ و به سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که میبینید و میشناسید قوت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیله اوست این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است.

«الحالای برادران، میدانم که شما و چنین حکام شما این را به سبب ناشناسی کردید. ولیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید.

۱۹ پس توبه و بازگشت کنید تا گاهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد.

۲۰ و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد،

که میباید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود.

۲۲ زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما بنی مثل من، از میان برادران شما برای شما بر خواهد انگيخت. کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید؛ و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد.

۲۴ و جمیع انبیان نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نمودند.

۲۵ شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریت تو جمیع قبایل زمین، برکت خواهند یافت

برای شما و اولاد خدا بنده خود عیسی را بر خیزانیده، فرستاد تا شمارا برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش.»

### مخاکمه پطرس و یوحنا

و چون ایشان با قوم سخن میگفتند، کهنه و سردار سپاه هیکل و صدوقیان بر سر ایشان تاختند، چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم میدادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام مینمودند.

۳ پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقت عصر بود.

۴ اما بسیاری از آنانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید. با مدادان روسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند،

باحنای رئیس کهنه و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند. ۷ و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که «ما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده‌اید؟»

آنگاه پطرس از رو و حال قدس پر شده، بدیشان گفت: «ی‌روسای قوم و مشایخ اسرائیل، اگر امروز از ما باز پرس میشود در باره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است،

جمع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.

۱۱ این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سرزایه شده است. ۱۲ و در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.»

پس چون دلبری پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که مردم بی‌علم و امی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند.

۱۴ و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند.

۱۵ پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و بایکدیگر مشورت کرده، گفتند که «این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزهای آشکار از ایشان صادر گردید و نمی‌توانیم انکار کرد.

۱۷ لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچکس این اسم را به زبان نیاورند.»

پس ایشان را خواسته قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند.



۱۹ اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «گرتزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم حکم کنید.

۲۰ زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده‌ایم، نگوییم.»

و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذب سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تحقید می نمودند،

زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه روسای کهنه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطلع ساختند.

۲۴ چون این را شنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: «داودا، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنهاست آفریدی،

که بوسیله روح القدس به زبان پدر ما و بنده خود داود گفتی چرا امتها هنگامه میکنند و قوم با به باطل میانداشند؛

سلاطین زمین برخاستند و حکام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش.»

۲۷ زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنطیوس پیلاطس با امتها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند،

تا آنچه را که دست و رای تو از قبل مقدر فرموده بود، بهجا آورند.

۲۹ و الان ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرماتا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند،

به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قدوس خود عیسی.»

و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری میگفتند.

۳۲ و جمله مومنین را یکدل و یک جان بود، بحدی که هیچکس چیزی از اموال خود را از آن خود نمی دانست، بلکه همه چیز را مشترک میداشتند.

### کک مومنین به یکدیگر

و رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت میدادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.

۳۴ زیراهيچکس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مبيعات را آورده،

به قدمهای رسولان مینهادند و به هر یک بقدر احتیاجش تقسیم مینمودند.

۳۶ و یوسف که رسولان او را بر نایاب یعنی ابن الوعظ لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قهرسی،

زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

### حنانیا و سفیره

اما شخصی حنانیا نام، بازو جهاش سفیره ملکی فروخته،

قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد.

۳ آنگاه پطرس گفت: «ی حنانیا چرا شیطان دل تو را پراخته است تا روح القدس

را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟

آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.»

حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همه شنوندگان این چیزها مستولی گشت.

۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

و تخمین سه ساعت گذشت که زوجهاش از ماجرا مطلع نشده درآمد.

۸ پطرس بدو گفت: «رابگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختید؟» گفت: «لی، به همین.»

پطرس به وی گفت: «رای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک پایهای

آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.»

در ساعت پدیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند.

۱۱ و خوفی شدید تمامی کلیسا و همه آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

### معجزات رسولان

و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور میرسید و همه به یکدل در رواق سلیمان میبودند.

۱۳ اما احدی از دیگران جرات نمی کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم میداشتند.

۱۴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد میشدند، انبوهی از مردان و زنان،

بقسمی که مریضان را در کوچها بیرون آوردند و بریسترها و تختها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقلاسایه او بر بعضی از ایشان بیفتد.

۱۶ و گروهی از بلدان اطراف اورشلیم، بیماران ورنج دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفا یافتند.

### جفابر رسولان

امارئیس کهنه و همه رفقاییش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پرگشتند و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عام انداختند.

۱۹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت:

«روید و درهیکل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگوید.

۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیکل درآمده، تعلیم دادند.

پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده،

گفتند که «ندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده، لیکن

چون باز کردیم، هیچکس را در آن نیافتیم.»

چون کاهن و سردار سپاه هیکل و روسای کهنه این سخنان را شنیدند، درباره ایشان در

حیرت افتادند که «ین چه خواهد شد؟»

آنگاه کسی آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، درهیکل

ایستاده، مردم را تعلیم میدهند.

۲۶ پس سردار سپاه با خادمان رفته ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مباد ایشان را سنگسار کنند.

و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپا داشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت: «گر شمارا قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلم را به تعلیم خود پر ساختهاید و میخواستید خون این مرد را به گردن ما فرود آید.»

پطرس و رسولان در جواب گفتند: «دارا میباید بیشتر از انسان اطاعت نمود.

۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را بر خیزانید که شامه صلیب کشیده، کشتید.

۳۱ اورا خدا بردست راست خود بالا برده، سرور و نجات دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد.

۳۲ و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا فرموده است.»

چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند.

۳۴ اما شخصی فریسی، غمالائیل نام که مفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تا رسولان را ساعتی بیرون برند.

۳۵ پس ایشان را گفت: «ی مردان اسرائیلی، بر حذر باشید از آنچه میخواستید با این اشخاص بکنید.

۳۶ زیرا قبل از این ایام، تیودانامی برخاسته، خود را شخصی میپنداشت و گروهی قریب

به چهار صد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابعانش نیز پراکنده و نیست گردیدند.

۳۷ و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند.

۳۸ الان به شما میگویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهد شد.

۳۹ ولی اگر از خدا باشد، نمی توانید آن را بر طرف نمود مباد معلوم شود که با خدا منازعه میکنید.»

پس به سخن او رضادادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند.

۴۱ وایشان از حضور اهل شورا شاد خاطر رفتند از آن رو که شایسته آن شمرده شدند که بجهت اسم اورسواپی کشند  
و هر روزه در هیکل و خانه‌ها از تعلیم و مرثه دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

### انتخاب هفت نیک نام

و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هلینستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه زنان ایشان در خدمت یومیه بی بهره میمانند.

۲ پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند: «ایسته نیست که ما کلام خدای را ترک کرده، مانند چهار خدمت کنیم.»

۳ لہذا ای برادران هفت نفر نیک نام و پراز رو حال قدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم.

۴ اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.»

پس تمام جماعت بدین سخن رضادادند و استیفان مردی پراز ایمان و رو حال قدس و فیلیپس و پروخرس و نیکانور و تیمون و پرمیناس و نیکولاوس جدید، از اهل انطاکیه را انتخاب کرده، ایشان را در حضور رسولان بر پا داشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند.

۷ و کلام خدای ترقی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم بغایت میافزود و گروهی عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند.

### دستگیری استیفان

اما استیفان پراز فیض و قوت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر میشد.

۹ و تنی چند از کنیسه‌های که مشهور است به کنیسه لیبرتینیان و قیروانیان و اسکندریان و از اهل قلیقیا و آسیا بر خاسته، با استیفان مباحثه میکردند، و با آن حکمت و روحی که او سخن میگفت، یارای مکالمه نداشتند.

۱۱ پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: «بن شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیزی گفت.»

پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس

حاضر ساختند.

۱۳ و شهود کذب برپا داشته، گفتند که «ین شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر این مکان مقدس و تورات دست بر نمی دارد.

۱۴ زیرا اورا شنیدیم که میگفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسوم را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.»

و همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

### دفاعیه استیفان

آنگاه رئیس کهنه گفت: «یا این امور چنین است؟»

او گفت: «ی برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد و وقتی که در جزیره بود قبل از توقفش در حران.

۳ و بدو گفت: از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تورا نشان دهم برو.»

۴ پس از دیار کلدانیان روانه شده، در حران درنگ نمود، و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شمالان در آن ساکن میباشید.

۵ و او را در این زمین میراثی، حتی بقدر جای پای خود داد، لیکن وعده داد که آن رابه وی و بعد از او به ذریتش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت.

۶ و خدا گفت که ذریت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشان رابه بندگی کشیده، معذب خواهند داشت.»

۷ و خدا گفت: من بر آن طایفه‌های که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.»

۸ و عهد ختنه رابه وی داد که بنابر این چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پطریارخ را.

«پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی میبود

و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان فرما قرار داد.

- ۱۱ پس قبطی و ضیق شدید بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بحدی که اجداد ماقوتی نیافتند.
- ۱۲ اما چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت میشود، بار اول اجداد مارا فرستاد.
- ۱۳ و در کرت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند.
- پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید.
- ۱۵ پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد موافقت یافتند.
- ۱۶ و ایشان را به شکیم برده، در مقبره‌های که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.
- «چون هنگام وعده‌های که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نمود کرده، کثیر می‌گشتند.
- ۱۸ تا وقتی که پادشاه دیگر که یوسف را نمی‌شناخت برخاست.
- ۱۹ او با قوم ماحیله نموده، اجداد مارا ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند.
- ۲۰ در آن وقت موسی تولد یافت و بغایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت.
- ۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود.
- ۲۲ و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت.
- ۲۳ چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقد نماید.
- ۲۴ و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت.
- ۲۵ پس گمان برد که بردارش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. اما نفهمیدند.
- ۲۶ و در فردای آن روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه مینمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: ای مردان، شما برادر میباشید. به یکدیگر

چرا ظلم میکنید؟

آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی مینمود، اورارد کرده، گفت: که تو را بر ما حاکم و داور

ساخت؟

آیا میخواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟

پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد. و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوت به وی ظاهر شد.

۳۱ موسی چون این را دید از آن رویا در عجب شد و چون نزدیک میآمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید

که منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. ” آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند.

۳۳ خداوند به وی گفت: نعلین از پایهایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستادهای، زمین مقدس است.

۳۴ همانا مشقت قوم خود را که در مصر ندیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیاتاتو را به مصر فرستم.”

۳۵ همان موسی را که رد کرده، گفتند: که تو را حاکم و داور ساخت؟ خدا حاکم و نجاتدهنده مقرر فرموده، به دست فرشتهای که در بوت بروی ظاهر شد، فرستاد.

۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و بحر قلزم و صحرا به ظهور می آورد، ایشان را بیرون آورد.

۳۷ این همان موسی است که به بنیاسرائیل گفت: خدا نبیای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.”

۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشتهای که در کوه سینا بدو سخن میگفت و با پدران مابود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند،

که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را رد کرده، دلهای خود را به سوی مصر گردانیدند،

و به هارون گفتند: برای ما خدایان ساز که در پیش ما بجزا مندر زیر این موسی که ما را از

زمین مصر بر آورد، نمی دانیم او را چه شده است.”



- ۴۱ پس در آن ایام گوسالهای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خود شادی کردند.
- ۴۲ از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را وا گذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیانو نوشته شده است که ای خاندان اسرائیل، آیامدت چهل سال در بیابان برای من قربانیا و هدا یا گذرانید؟
- و خیمه ملوک و کوکب، خدای خود در مغان را برداشتید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شمار ابدان طرف بابل منتقل سازم.”
- ۴۴ و خیمه شهادت با پدران مادر صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: آن را مطابق نمونهای که دیده‌های بسازم.”
- ۴۵ و آن را اجداد مایافته، همراه یوشع در آوردند به ملک امت‌هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود.
- ۴۶ که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید.
- ۴۷ اما سلیمان برای او خانهای بساخت.
- ۴۸ ولیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دست‌ها ساکن نمی شود چنانکه نبی گفته است
- که خداوند میگوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانهای برای من بنامی کنید و محل آرامیدن من کجاست؟
- مگر دست من جمیع این چیزها را نیافریدم.”
- ۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته بار و حال قدس مقاومت میکنید، چنانکه پدران شما همچین شما.
- ۵۲ کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند.
- ۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت ریافته، آن را حفظ نکردید!»
- چون این را شنیدند دل‌ریش شده، بروی دندانهای خود را فشرودند.
- ۵۵ اما او از روح قدس پروده، به سوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی

را بدست راست خدا ایستاده و گفت:

«ینک آسمان را گشاده، و پسرانسان را به دست راست خدا ایستاده میبینم.»

آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه های خود را نزد پایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند.

۵۹ و چون استیفان را سنگساری کردند، او دعا نموده، گفت: «ی عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.»

پس زانورده، به آواز بلند ادر داد که «داوند این نگاه را بر اینها مگیر.» این را گفت و خوابید.

### وسولس در قتل اوراضی

می بود.

### جفابر کلیسای اورشلیم

و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند.

۳ اما سولس کلیسارامعذب میساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان میافکند.

### بشارت در سامره

پس آنانی که متفرق شدند، به هر جایی که میرسیدند به کلام بشارت میدادند.

۵ اما فیلیپس به بلدی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه مینمود.

۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر میگشت، میشنیدند و میدیدند،

زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نره زده، بیرون میشدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا مییافتند.

۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.

اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری مینمود و اهل سامره را متحیر می ساخت و خود را شخصی بزرگ مینمود،

بجدی که خرد و بزرگ گوش داده، میگفتند: «ین است قوت عظیم خدا.»

- و بدو گوش دادند از آن رو که مدت مدیدی بود از جادوگری او متحیر میشدند.
- ۱۲ لیکن چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح میداد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند.
- ۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس میبود و از دیدن آیات و قوای عظیمه که از او ظاهر میشد، در حیرت افتاد.
- ۱۴ اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته‌اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند.
- ۱۵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، زیرا که هنوز بر هیچکس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و پس.
- ۱۶ پس دست‌ها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند.
- ۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دست‌های رسولان روح القدس عطا میشود، مبلغی پیش ایشان آورده،
- گفت: «رانیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد.»
- پطرس بدو گفت: «رت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زحاصل میشود.
- ۲۱ تو را در این امر، قسمت و بهرهای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد.
- ۲۲ پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود،
- زیرا که تو را می‌بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.»
- شمعون در جواب گفت: «ما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.»
- پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند.
- خواجهسرای حبشی
- اما فرشته خداوند به فیلیپس خطاب کرده، گفت: «رخیز و به جانب جنوب، به راهی

که از اورشلیم به سوی غزه می‌رود که صحراست، روانه شو.»

پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجهرساومقتر نزد کندها که، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود.

۲۸ و در مراجعت برارابه خود نشسته، صحیفه اشعیای نبی را مطالعه می‌کند  
 آنگاه روح به فیلیس گفت: «یش پرووآن ارا به همراه باش.»

فیلیس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی را مطالعه می‌کند. گفت: «یا می‌فهمی آنچه را می‌خوانی؟»

گفت: «گونه می‌توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند.

۳۲ و فقرهای از کتّاب که می‌خواند این بود که «ثل گوسفندی که به مذبح برند و چون برهای خاموش نزد پشم برنده خود، همچنین دهان خود را نمی‌گشاید.

۳۳ در فروتنی و انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می‌تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می‌شود.»

پس خواجهرساومقتر به فیلیس ملتفت شده، گفت: «ز تو سوال می‌کنم که نبی این را در باره که می‌گوید؟ در باره خود یا در باره کسی دیگر؟»

آنگاه فیلیس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.

۳۶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: «ینک آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع می‌باشد؟»

فیلیس گفت: «رگه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» او در جواب گفت: «یمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.»

پس حکم کرد تا رابه را نگاه دارند و فیلیس با خواجهرساومقتر و به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.

۳۹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیس را برداشته، خواجهرساومقتر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.

۴۰ اما فیلیس در اشد و پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت میداد تا به قیصریه رسید.

## ایمان آوردن سولس

اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد، و از او نامه‌ها خواست به سوی کایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند بر نهاده، به اورشلیم بیاورد.

و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: «ی شاول، شاول، برای چه بر من جفا میکنی؟»

گفت: «داوند تو کیستی؟» خداوند گفت: «آن عیسی هستم که تو بدو جفا میکنی.

۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته میشود چه باید کرد.»

اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچکس را ندیدند.

۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچکس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند، و سه روز نایبنا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.

و در دمشق، شاگردی حانانیا نام بود که خداوند در رو بابدو گفت: «ی حانیا! عرض کرد: «داوند الییک!»

خداوند وی را گفت: «رخیز و به کوچهای که آن را راست مینامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک دعا میکند،

و شخصی حانانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.»

حانیا جواب داد که «ی خداوند، در باره این شخص از بسیاری شنیدهام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقت‌ها رسانید،

و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.»

خداوند وی را گفت: «رو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امتها و سلاطین و بنیاسرائیل ببرد.

۱۶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد.»

پس حنا نیارفته، بدان خانه در آمد و دستها بروی گذارده، گفت: «ی برادر شاول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که میآمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیایی و از روح القدس پر شوی.»

در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعظیم گرفت. ۱۹ و غذا خورده، قوت گرفت و روزی چند باشا گردان در دمشق توقف نمود.

۲۰ و بی درنگ، در کلیسای به عیسی موعظه مینمود که او پسر خداست.

۲۱ و آنانی که شنیدند تعجب نمودند، گفتند: «گر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان مینمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد روسای کهنه برد؟»

اما سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق را حجاب مینمود و مبرهن میساخت که همین است مسیح.

۲۲ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند.

۲۴ ولی سولس از شورای ایشان مطلع شد و شبانه روزی دروازه‌ها پاسبانی مینمودند تا او را بکشند.

۲۵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.

و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است.

۲۷ اما بر نایابا گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه مینمود.

۲۸ و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت میکرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه مینمود.

۲۹ و با هلینستیان گفتگو و مباحثه میکرد. اما در صدد کشتن او برآمدند.

۳۰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند.

۳۱ آنگاه کلیسای تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنام ایشان در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.

### معجزات پطرس

اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لده نیز فرود آمد.

۳۳ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود.

۳۴ پطرس وی را گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تورا شفای دهد. برخیز و بستر خود را بر چین که او در ساعت برخاست.»

و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند. و در یافا، تلمیذهای طایبتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که میکرد، پر بود.

۳۷ از قضای آن ایام او بیمار شده، بمر دو او را غسل داده، در بالا خانهای گذاردند.

۳۸ و چونکه لده نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که «را آمدن نزد ما درنگ نکنی.»

آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالا خانه بردند و همه پیوهزنان گریهکنان حاضر بودند و پیراهنها و جامههایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان میدادند.

۴۰ اما پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: «ای طایبتا، برخیز!» که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست.

۴۱ پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدسان و پیوهزنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد.

۴۲ چون این مقدمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند.

۴۳ و در یافا نزد باغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

### ایمان آوردن کرنیلیوس

و در قیصریه مردی کرنیلیوس نام بود، یوزباشی فوجی که به ایطالیانی مشهور است.

۲ و او با تمامی اهل بیتش متقی و خداترس بود که صدقه بسیار به قوم میداد و پیوسته نزد خدا دعا میکرد.

۳ روزی نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا در عالم رویا آشکارا دید که نزد او آمده،

گفت: «ای کرنیلیوس!»

آنگاه او بروی نیک نگر بسته و ترسان گشته، گفت: «یستای خداوند؟» به وی گفت:

- «عاهها و صدقات تو بجهت یاد گاری به نزد خدا برآمد.»  
 ۵ اکنون کسانی به یافا فرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن  
 که نزد باغی شمعون نام که خانهاش به نگاره دریا است، مهمان است. او به تو  
 خواهد گفت که تو را چه باید کرد.
- ۷ و چون فرشته‌های که به وی سخن میگفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی  
 متقی از ملازمان خاص خویشتن را خوانده،  
 تمامی ماجرا را بدیشان بازگفته، ایشان را به یافا فرستاد.  
 روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام  
 خانه برآمد تا دعا کند.
- ۱۰ و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما چون برای او حاضر  
 میکردند، بیخودی او را رخ نمود.
- ۱۱ پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به  
 سوی زمین آویخته بر او نازل میشود،  
 که در آن هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند.
- ۱۳ و خطاب به وی رسید که «ی پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.»  
 پطرس گفت: «اشا خداوند ازیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورد هام.»  
 بار دیگر خطاب به وی رسید که «نچه خدا پاک کرده است، تو حرام بخوان.»  
 و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.
- و چون پطرس در خود بسیار متحیر بود که این رویایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان  
 کرنیلیوس خانه شمعون را تفحص کرده، بر درگاه رسیدند،  
 و ندا کرده، می رسیدند که «معون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟»  
 و چون پطرس در رویا تفکر میکرد، روح وی را گفت: «ینک سه مرتبه تو را میطلبند.  
 ۲۰ پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبرزیرا که من ایشان را فرستادم.»  
 پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: «ینک منم  
 آن کس که میطلبید. سبب آمدن شما چیست؟»



گفتند: «رنیلیوس یوزباشی، مرد صالح و خدا ترس و زود تمامی طایفه یهود نیکام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود بطلبد و سخنان از تو بشنود.»

پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند. روز دیگر وارد قیصریه شدند و کرنیلیوس خویشان و دوستان خاص خود را خوانده، انتظار ایشان میکشید.

۲۵ چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، برپایه‌هایش افتاده، پرستش کرد.

۲۶ اما پطرس او را بر خیزانیده، گفت: «رخیز، من خود نیز انسان هستم.»

و با او گفتگوکنان به خانه درآمد، جمعی کثیر یافت.

۲۸ پس بدیشان گفت: «ما مطلع هستید که مردیهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچکس را حرام یا نجس نخوانم.

۲۹ از این جهت به مجرد خواهش شما بی‌تامل آمدم و الحال می‌پرسم که از برای چه مرا خواستهاید.»

کرنیلیوس گفت: «هار روز قبل از این، تا این ساعت روز هدار می‌بودم، و در ساعت نهم در خانه خود دعا می‌کردم که ناگاه شخصی بالباس نورانی پیش من بایستاد

و گفت: ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یاد آور گردید.

۳۲ پس به یافا فرست و شمعون معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دباغ به نگاره دریا همان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.»

۳۳ پس بی‌تامل نزد تو فرستادم و تونیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.»

پطرس زبان را گشوده، گفت: «ی الحقیقت یافتم که خدا را نظره ظاهر نیست، بلکه از هرامتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.

۳۶ کلامی را که نزد بنیاسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند

همه است به سلامتی بشارت میداد،  
آن سخن را شما میدانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی  
که یحیی بدان موعظه مینمود،  
یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس وقوت مسح نمود که او سیر  
کرده، اعمال نیکو به جامی آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا میبخشید زیرا خدا با وی  
میبود.  
۳۹ و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرز و بوم یهود و در اورشلیم کرد که او  
را نیز بر صلیب کشیده، کشتند.  
۴۰ همان کس را خدا در روز سوم بر خیزانیده، ظاهر ساخت.  
۴۱ لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد  
از رخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیدهایم.  
۴۲ و ما را ما مور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود  
تا او و مرزندگان و مردگان باشد.  
۴۳ و جمیع انبیاء و شهادت میدهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گاهان  
را خواهد یافت.»  
این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه آنان که کلام را شنیدند، نازل  
شد.  
۴۵ و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امت  
هانیز عطای روح القدس افاضه شد،  
زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تعجید میکردند.  
۴۷ آنگاه پطرس گفت: «یا کسی میتواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی  
که روح القدس را چون مانیز یافته اند.»  
پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که  
روزی چند توقف نماید.

توضیح پطرس درباره کرنیلیوس

پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امتها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند.  
 ۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده،  
 گفتند که «امردم نامختون برآمده، با ایشان غذا خوردی!»  
 پطرس از اول مفصلاً بدیشان بیان کرده، گفت:

«در شهر یافا دعایم کردم که ناگاه در عالم رو یا ظرفی را دیدم که نازل میشود مثل چادری  
 بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من میرسد.  
 ۶ چون بر آن نیک نگریسته، تأمل کردم، دواب زمین و وحوش و حشرات و مرغان  
 هوارا دیدم.

۷ و آوازی را شنیدم که به من میگوید: ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.  
 ۸ گفتم: حاشا خداوند، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.  
 ۹ بار دیگر خطاب از آسمان در رسید که آنچه خدا پاک نموده، تو حرام بخوان.  
 ۱۰ این سه کرت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.

و اینک در همان ساعت سه مرد از قیصریه نزد من فرستاده شده، به خانهای که در آن  
 بودم، رسیدند.

۱۲ و روح مرا گفت که «ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه من آمدند  
 تا به خانه آن شخص داخل شدیم.

۱۳ و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌های را در خانه خود دید که ایستاده به وی گفت  
 کسان به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را بطلب  
 که با تو سخنانی خواهد گفت که بدانت و تمامی اهل خانه تو نجات خواهد یافت.  
 ۱۵ و چون شروع به سخن گفتن میکردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست  
 بر ما.

۱۶ آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به  
 روح القدس تعمید خواهید یافت.»

۱۷ پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی  
 مسیح خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را امانت نمایم؟»

چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تعجب‌کنان گفتند: «ی‌الحقیقت، خدا به امتها نیز تو به حیا بخش را عطا کرده است!»

### کلیسای انطاکیه

و آنانی که به سبب اذیتی که در مقدمه استیفاان بر پاشد متفرق شدند، تافینقیاق و قبرس و انطاکیه میگشتند و به هیچکس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند.

۲۰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قبرس و قبروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند بایونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت میدادند،

و دست خداوند با ایشان میبود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند.

۲۲ اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، بر نابارابه انطاکیه فرستادند

و چون رسید و فیض خدا را دید، شاد خاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند.

۲۴ زیرا که مردی صالح و پراز روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.

۲۵ و بر نابارابه طرسوس برای طلب سولس رفت و چون او را یافت به انطاکیه آورد.

۲۶ و ایشان سالی تمام در کلیسای جمع میشدند و خلقی بسیار را تعلیم میدادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند.

و در آن ایام انبیایی چند از اورشلیم به انطاکیه آمدند

که یکی از ایشان اغابوس نام بر خاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کلودیوس قیصر پدید آمد.

۲۹ و شاگردان مصمم آن شدند که هر یک بر حسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند.

۳۰ پس چنین کردند و آن را به دست بر نابارابه سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

### رهای پطرس به دست فرشته

و در آن زمان هیرو دیس پادشاه، دست تاول بر بعضی از کلیسای دراز کرد و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت.

۳ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود.

۴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصیح او را برای قوم بیرون آورد.

۵ پس پطرس را در زندان نگاه میداشتند.

و در شبی که هیرو دیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دوزنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیک‌چیان نزد در زندان را نگاهبانی میکردند.

۷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: «زودی برخیز.» که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.

۸ و فرشته وی را گفت: «مر خود را ببند و نعلین بپوش.» پس چنین کرد و به وی گفت: «دای خود را بپوش و از عقب من بیا.»

پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب میبیند.

۱۰ پس از قراولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه رفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.

۱۱ آنگاه پطرس به خود آمده گفت: «کنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیرو دیس و از تمامی انتظار قوم یهود رها نید.»

چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحنا ی ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می‌کردند.

۱۳ چون او در خانه را کو بید، کنیزی رودانام آمد تا بفهمد.

۱۴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که «طرس به درگاه ایستاده است.»

وی را گفتند: «یوانهای.» و چون تاکید کرد که چنین است، گفتند که فرشته او باشد. اما پطرس پیوسته در را می‌کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت

افتادند.

۱۷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا و اوز زندان خلاصی داد و گفت: «عقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید.»

پس بیرون شده، به جای دیگر رفت

و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.

۱۹ و هیرودیس چون او را طلبیده نیافت، کشیک چیان را بازخواست نمود، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند، و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

مرگ هیرودیس

اما هیرودیس با اهل صور و صیدون خصمنانک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت مییافت.

۲۱ و در روزی معین، هیرودیس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب میکرد.

۲۲ و خلق ندای میکردند که آواز خداست نه آواز انسان.

۲۳ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تعجید نمود و کرم او را خورد که بمرد.

اما کلام خدا نمود کرده، ترقی یافت.

۲۵ و بر نابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از او شلیم مراجعت کردند و یوحنا، ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

رسالت الهی بر نابا و سولس

و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیا و معلم چند بودند: بر نابا و شمعون ملقب به نیجرو لوقیوس و قیروانی و مناحم برادر رضاعی هیرودیس تیتراخ و سولس.

۲ چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول میبودند، روح القدس گفت: «نابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده ام.»

آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

سفر اول بشارتی

پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریابه قبرس آمدند.

۵ و وارد سلا میس شده، در کلیسای یهودیه کلام خدا موعظه کردند و یوحنا ملازم ایشان بود.

۶ و چون در تمامی جزیره تابه پافس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و گرونی کاذب بود یافتند که نام او یاریشوع بود.

۷ اورفیک سر جیوس پولس والی بود که مردی فهمیم بود. همان بر نابا و سولس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود.

۸ اما علیمایعی آن جادوگر، زیر ترجمه اسمش همچین میباشند، ایشان را مخالفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند.

۹ ولی سولس که پولس باشد، پراز روح القدس شده، براونیک نگریسته، گفت: «ی پراز هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، با زنی ایستی از منحرف ساختن طرق راست خداوند؟

الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتی نخواهی دید.» که در همان ساعت، غشاوه و تاریکی اورا فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب میکرد.

۱۲ پس والی چون آن ماجرا دید، از تعلیم خداوند متحیر شده، ایمان آورد.

### خدمات در انطاکیه پسیدیه

آنگاه پولس و رفقاییش از پافس به کشتی سوار شده، به پرجه پمفلیه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.

۱۴ و ایشان از پرجه عبور نموده، به انطاکیه پسیدیه آمدند و در روز سبت به کنیسه درآمده، بنشستند.

۱۵ و بعد از تلاوت تورات و صحف انبیا، روسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ی برادران عزیز، اگر کلامی نصیحتاً میز برای قوم دارید، بگوئید.»

پس پولس بر پا ایستاده، ه دست خود اشاره کرده، گفت: «ی مردان اسرائیلی و خدا ترسان، گوش دهید!

خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرافراز

- نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد؛  
 و قریب به چهل سال در بیابان متحمل حرکات ایشان میبود.
- ۱۹ و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت  
 تا قریب چهار صد و پنجاه سال.
- ۲۰ و بعد از آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی.
- ۲۱ و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا اشول بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل  
 سال به ایشان داد.
- ۲۲ پس او را از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حق او شهادت  
 داد که داود بنیسی را مرغوب دل خود یافتام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.
- ۲۳ و از ذریت او خدا بر حسب وعده، برای اسرائیل نجات دهندهای یعنی عیسی را آورد،  
 چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمیم توبه موعظه نموده بود.
- ۲۵ پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: مرا که میپندارید؟ من اونیسم،  
 لکن اینک بعد از من کسی میآید که لایق گشادن نعلین اونیم.
- ۲۶ «ی برادران عزیز و ابائی آل ابراهیم و هر که از شما خدا ترس باشد، مر شمارا کلام  
 این نجات فرستاده شد.
- ۲۷ زیرا سکنه اورشلیم و روسای ایشان، چون که نه او را شناختند و نه آوازهای انبیارا  
 که هر سبت خوانده میشود، بروی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند.
- ۲۸ و هر چند هیچ علت قتل در وی نیافتند، از پیلاتس خواهش کردند که او کشته  
 شود.
- ۲۹ پس چون آنچه در باره وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده،  
 به قبر سپردند.
- ۳۰ لکن خدا او را از مردگان برخیزانید.
- ۳۱ و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که  
 الحال نزد قوم شهود او میباشند.
- ۳۲ پس مابه شما بشارت میدهم، بدان وعدهای که به پدران ماداده شد،



که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان میباشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوم مکتوب است که تو پسر من هستی، من امر و زورت را تولید نمودم. ۳۴ و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که به برکات قدوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد.

۳۵ بنا بر این در جایی دیگر نیز میگوید: تو قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببند.

۳۶ زیرا که داود چونکه در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، به خفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید.

۳۷ لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.

«سای برادران عزیز، شمار معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گناهان اعلام میشود.

۳۹ و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده میشود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.

۴۰ پس احتیاط کنید، مباد آنچه در صحف انبیا مکتوب است، بر شما واقع شود،

که ای حقیر شمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب ننمایید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایام شما پدید آورم، عملی که هر چند کسی شمار از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.» پس چون از کنیسه بیرون میرفتند، خواهش نمودند که در سبب آینده هم این سخن را بدیشان بازگویند.

۴۳ و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خدا پرست از عقب پولس و برنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب مینمودند که به فیض خدا ثابت باشید.

۴۴ اما در سبب دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند.

۴۵ ولی چون یهود از دام خلق را دیدند، از حسد پرگشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند.

۴۶ آنگاه پولس و برنابا لیر شده، گفتند: «اجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود.

لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت

ها توجه نماییم.

۴۷ زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که تو را نور امتها ساختم تا الی اقصای زمین منشا نجات باشی.»»

چون امتها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند. و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت.

۵۰ اما یهودیان چند زن دیندار و متشخص و اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولس و بر نابا تحریض نموده، ایشان را از حد و خود بیرون کردند.

۵۱ و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشاندند، به ایقونیه آمدند.

۵۲ و شاگردان پراز خوشی و روح القدس گردیدند.

### در ایقونیه

امادریقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود در آمده، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود یونانیان ایمان آوردند.

۲ لیکن یهودیان بیایمان دلهای امتها را اغوا نمودند و با برادران بداندیش ساختند.

۳ پس مدت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود شهادت میداد، به دلیری سخن میگفتند و آیات و معجزات عطا میکرد که از دست ایشان ظاهر شود.

و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همداستان یهود و جمعی با رسولان بودند.

۵ و چون امتها و یهود با روسای خود بر ایشان هجوم میآوردند تا ایشان را افتضاح نموده، سنگسار کنند،

آگاهی یافته، به سوی لستره و در به شهرهای لیکاونیه و دیاران نواحی فرار کردند.

۷ و در آنجا بشارت میدادند.

### در لستره و در به

و در لستره مردی نشسته بود که پایهایش بی حرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد شده، هرگز راه نرفته بود.

۹ چون او سخن پولس را می شنید، او بروی نیک نگریسته، دید که ایمان شفایافتن را دارد.

۱۰ پس به آواز بلند بدو گفت: «رپایهای خود راست بایست.» که در ساعت برجسته، خرامان گردید.

۱۱ اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاونیه بلند کرده، گفتند: «دایان به صورت انسان نزد ما نازل شده‌اند.»

پس برنابا را مشتری و پولس را عطار خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود.

پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروه‌هایی از خلق به دروازه‌ها آورد، خواست که قربانی گذرانند.

۱۴ اما چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، جامه‌های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده،

گفتند: «ی مردمان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علت‌ها مانند شما هستیم و به شما بشارت می‌دهم که از این باطیل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست آفرید،

که در طبقات سلف همه امتها را وا گذاشت که در طرق خود رفتار کنند، با وجودی که خود را پیشهادت نگذاشت، چون احسان مینمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بار آور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت.»

و بدین سخنان خلق را از گذرانیدن قربانی برای ایشان به دشواری بازداشتند.

اما یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است.

۲۰ اما چون شاگردان گرد او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی در به روانه شد

و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لس‌تیره و ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند.

۲۲ و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند میدادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبت‌های بسیار میباید داخل ملکوت خدا گردیم.

۲۳ و در هر کلیسای جهت ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روزه داشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند.

۲۴ واز پیسیدیه گذشته به بمفلیه آمدند.

۲۵ ودر پرجه به کلام موعظه نمودند و به اتالیه فرود آمدند.

### بازگشت به انطاکیه

و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند.

۲۷ و چون وارد شهر شدند کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با

ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امتها باز کرده بود.

۲۸ پس مدت مدیدی باشاگردان بسر بردند.

### شورای اورشلیم

و تنی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم میدادند که «گر بر حسب آیین موسی مختون

نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.»

چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس

و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مساله بروند.

۳ پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فینیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امتها

رایان کردند و همه برادران را شادی عظیم دادند.

و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه

خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند.

۵ آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «ینهار باید

ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند.»

پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت بینند.

۷ و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت: «ای برادران عزیز، شما

آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شما اختیار کرد که امتها از زبان من کلام بشارت

را بشنوند و ایمان آورند.

۸ و خدای عارف القلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح القدس را بدیشان داد، چنانکه

به ما نیز.

۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض ایمان دلهای ایشان را ظاهر نمود.  
 ۱۰ پس اکنون چرا خدا را امتحان میکنید که یوغی بر گردن شاگردان مینهد که پدران  
 ما و ما نیز طاقت تحمل آن را نداشتیم،

بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنانکه  
 ایشان نیز.»

پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون آیات و معجزات  
 را بیان میکردند که خدا در میان امتها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود.  
 ۱۳ پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ی برادران عزیز،  
 مرا گوش گیرید.

۱۴ شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امتها را اتفق نمود تا قومی از ایشان به نام  
 خود بگیرد.

۱۵ و کلام انبیاد این مطابق است چنانکه مکتوب است

که «عدا ازین رجوع نموده، خیمه داود را که افتاده است باز بنا میکنم و خرابیهای آن  
 را باز بنامی کنم و آن را بر پا خواهم کرد،

تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امتهایی که بر آنها نام من نهاده شده است.»  
 این را میگوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است.

۱۹ پس رای من این است: کسانی را که از امتها به سوی خدا باز گشت میکنند زحمت  
 نرسانیم،

مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بپا و زنا و حیوانات خفه شده و خون پرهیزند.

۲۱ زیرا که موسی از طبقات سلف در هر شهر اشخاصی دارد که بدو مو عظه میکنند،  
 چنانکه در هر سبت در کلیسای اوراتلاوت میکنند.»

آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسای بدین رضادادند که چند نفر از میان خود انتخاب  
 نموده، همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند، یعنی یهودای ملقب به برسابا و سیلاس  
 که از پیشوایان برادران بودند.

۲۳ و بدست ایشان نوشتند که «سولان و کشیشان و برادران، به برادران از امتها که

در انطاکیه و سوریه و قیلیقیه میباشند، سلام میرسانند.  
 ۲۴ چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شمارابه سخنان خود مشوش ساخته،  
 دل‌های شمارا منقلب مینمایند و میگویند که میباید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید  
 و ما به ایشان هیچ امر نکردیم.

۲۵ لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود  
 بر نابا و پولس به نزد شما بفرستیم،

اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ماعیسی مسیح تسلیم کرده‌اند.

۲۷ پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شمارا از این امور زبانی خواهند آگاهانید.

۲۸ زیرا که رو حال قدس و ماصواب دیدیم که باری بر شما نهم جز این ضروریات  
 که از قربانی‌های تبها و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیزید که هرگاه از این امور  
 خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت و السلام.»  
 پس ایشان مرخص شده، به انطاکیه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند.

۳۱ چون مطالعه کردند، از این تسلی شاد خاطر گشتند.

۳۲ و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم‌نهی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت  
 و تقویت نمودند.

۳۳ پس چون مدتی در آنجا بسر بردند به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی  
 فرستندگان خود توجه نمودند.

۳۴ اما پولس و برنابا در انطاکیه توقف نموده،

باب بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدا می‌دادند.

### اختلاف پولس و برنابا

و بعد از ایام چند پولس به برنابا گفت: «رگ‌گردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام

خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه میباشند.»

اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنا ی ملقب به مرقس را همراه نیز بردارد.

۳۸ لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پیغمبری ایشان جدا شده بود  
 و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد.

- ۳۹ پس نزاعی سخت شد بحدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قبرس از راه دریافت.
- ۴۰ اما پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، روبه سفر نهاد.
- ۴۱ و از سوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استوار می نمود.

### سفر دوم بشارتی پولس

- وبه دربه و لستره آمد که اینک شاگردی تیموتاوس نام آنجا بود، پسر زن یهودیه مومنه لیکن پدرش یونانی بود.
- ۲ که برادران در لستره و ایقونیه بر او شهادت میدادند.
- ۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، بهسبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را میشناختند که یونانی بود.
- ۴ و در هر شهری که میگشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان میسپردند تا حفظ نمایند.
- ۵ پس کلیساها در ایمان استوار میشدند و روز بروز در شماره افزوده میگشتند.
- و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود.
- ۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.
- ۸ و از میسیا گذشته به ترواس رسیدند.
- ۹ شبی پولس را رویایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده بود التماس نموده گفت: «ه مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.»
- چون این رویا را دید، بیدرنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم.
- ۱۱ پس از ترواس به کشتی نشستیم، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.

### در فیلی

واز آنجابه فیلی رفتیم که شهر اول از سر حد مکادونیه و کلونیه است و در آن شهر چند روز توقف نمودیم.

۱۳ و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نمازی گذاردند، نشسته بازمانی که در آنجا جمع میشدند سخن راندیم.

۱۴ وزنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر طیاتیرا و خداپرست بود، میشنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود.

۱۵ و چون او و اهل خانهاش تعمید یافتند، خواهش نموده، گفت: «گر شمار ایقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من درآمده، بمانید.» و ما را الحاح نمود.

و واقع شد که چون ما به محل نمازی رفتیم، کنیزی که روح تفال داشت و از غیب گوینی منافع بسیار برای آقایان خود پیدامی نمود، به ما بر خورد.

۱۷ و از عقب پولس و ما آمده، ندا کرده، میگفت که «بن مردمان خدام خدای تعالی میباشند که شمار از طریق نجات اعلام مینمایند.»

و چون این کار را روزهای بسیار میکرد، پولس دلتنگ شده، برگشت و به روح گفت: «و رامیفرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شده، اما چون آقایانش دیدند که از کسب خود مایوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکام کشیدند.

۲۰ و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: «بن دو شخص شهر ما را به شورش آورد هاند و از یهود هستند،

و رسومی را اعلام مینمایند که پذیرفتن و بهجا آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.» پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند.

۲۳ و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و دار و غه زندان را تا کید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد.

۲۴ و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کنده مضبوط کرد.



اما قریب به نصف شب، پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح میخواندند و زندانیان ایشان را میبینیدند.

۲۶ که ناگاه زلزله‌های عظیم حادث گشت بحدی که پیناد زندان به جنبش درآمد و دفعه همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت.

۲۷ اما داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده‌اند.

۲۸ اما پولس به آواز بلند صدازده، گفت: «و در اضری مرسان زیرا که ماهمه در اینجا هستیم.»

پس چراغ طلب نمود، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس و سیلاس افتاد.

۳۰ و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ی آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟»

گفتند: «خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.»  
آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند.

۳۳ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همه کسانش فی الفور تعمیر یافتند.

۳۴ و ایشان را به خانه خود در آورده، خوانی پیش ایشان نهاد و با تمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند.

۳۵ اما چون روز شد، والیان فراشان فرستاده، گفتند: «ن دو شخص رارها نما.»

آنگاه داروغه پولس را از این سخنان آگاهانید که «الیان فرستاده اند تا رستگار شوید. پس الان بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.»

لیکن پولس بدیشان گفت: «ارا که مردمان رومی میباشیم، آشکارا و بیحجت زده، به زندان انداختند. آیا الان ما را به پنهانی بیرون مینمایند؟ نی بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند.

۳۸ پس فراشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند.

۴۰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیدیہ شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

## در تسالونیکي

- ۲ وازامفیولس واپلونیه گذشته، به تسالونیکي رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود. پس پولس بر حسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه میکرد
- و واضح و مبین میساخت که «ازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما میدهم، این مسیح است.»
- و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند و از یونانیان خدا ترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر.
- ۵ اما یهودیان پیامان حسد برده، چند نفر اشرار از بازار یهبار برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانه یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند.
- ۶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکام شهر کشیدند و ندا میکردند که «نانی که ربع مسکون را شورانید هاند، حال بدی بخانیز آمد هاند.
- ۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه اینها برخلاف احکام قیصر عمل میکنند و قایل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست یعنی عیسی.»
- پس خلق و حکام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.
- در بیریه
- اما برادران پیدرنگ در شب پولس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند.
- ۱۱ و اینها از اهل تسالونیکي نجیبتر بودند، چونکه در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش مینمودند که آیا این همچنین است.
- ۱۲ پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم. لیکن چون یهودیان تسالونیکي فهمیدند که پولس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه میکند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند.
- ۱۴ در ساعت برادران پولس را به سوی دربار روانه کردند ولی سیلاس با تیموتاوس در

آنجا توقف نمودند.

۱۵ ورهنمایان پولس اورا به اطمینا آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتائوس گرفته که به زودی هر چه تمام تر به نزد او آیند، روانه شدند.

### در اطمینا (تن)

اما چون پولس در اطمینا انتظار ایشان را می کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از پرتها پر است.

۱۷ پس در کنیسه با یهودیان و خداپرستان و در بازار، هر روزه با هر که ملاقات میکرد، مباحثه مینمود.

۱۸ اما بعضی از فلاسفه اپیکورین و رواقین با او روبرو شده، بعضی میگفتند: «این یاوه گوچه می خواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «اها و اعظ به خدایان غریب است.» زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت میداد.

۱۹ پس او را گرفته، به کوه مریخ بردند و گفتند: «یا میتوانیم یافت که این تعلیم تازه های که تو می گویی چیست؟»

چونکه سخنان غریب به گوش مامی رسانی. پس می خواهیم بدانیم از این چاه مقصود است.»

اما جمیع اهل اطمینا و غربای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید در باره چیزهای تازه فراغتی نمی داشتند.

پس پولس در وسط کوه مریخ ایستاده، گفت: «ای مردان اطمینا، شمار از هر جهت بسیار دیندار یافته ام،

زیرا چون سیر کرده، معابد شمار انظاره مینمودم، مذبحی یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته می پرستید، من به شما اعلام مینمایم.

۲۴ خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، در هیچ کلهای ساخته شده به دستا ساکن نمی باشد

و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گو یا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها میبخشد.

۲۶ و هرامت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای

معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، با آنکه از هیچیک از ما دور نیست. ۲۸ زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شمانیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم.

۲۹ پس چون از نسل خدا می‌باشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان. ۳۰ پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حاکم می‌فرماید که توبه کنند.

۳۱ زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان بر خیزانید.» چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید.

۳۲ و همچنین پولس از میان ایشان بیرون رفت.

۳۴ لیکن چند نفر بدو پیوسته ایمان آوردند که از جمله ایشان دیونیسیوس آریوپاغی بود و زنی که نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

### در قرتس

و بعد از آن پولس از اطاینار وانه شده، به قرتس آمد.

۲ و مرد یهودی ایکلانام را که مولدش پنطس بود و از ایطالیاتازه رسیده بود و زورش پرسکله ریافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد.

۳ و چونکه با ایشان همیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد و کسب ایشان خیمهدوزی بود.

۴ و هر سبت در کنیسه مکمله کرده، یهودیان و یونانیان را حجاب می‌ساخت.

۵ اما چون سیلاس و تیموتائوس از مکادونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت میداد که عیسی، مسیح است.

۶ ولی چون ایشان مخالفت نموده، کفر می‌گفتند، دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت: «ون شما بر سر شماست. من بری هستم. بعد از این به نزد امت‌های روم.» پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستس نام خداپرست آمد که خانه او متصل به کنیسه بود.

۸ اما کرسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قرنتس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمید یافتند.

۹ شی خداوند در رویا به پولس گفت: «رسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش زیرا که من با تو هستم و هیچکس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مراد این شهر خلق بسیار است.»

پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم میداد.

۱۲ اما چون غالین والی اخائییه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند

و گفتند: «بن شخص مردم را اغوامی کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.»

چون پولس خواست حرف زند، غالین گفت: «ی یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش میبود، هرآینه شرط عقل میبود که متحمل شما بشوم.»

۱۵ ولی چون مسالهای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین امور نمی خواهم داورى کنم.»

پس ایشان را از پیش مسند براند.

۱۷ و همه سوستانیس رئیس کنسیه را گرفته او را در مقابل مسند والی بزدند و غالین را از این امور هیچ پروا نبود.

اما پولس بعد از آن روزهای بسیار در آنجا توقف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریافت و پرسکله و اکیلا همراه او رفتند. و در کنخیره موی خود را چید چونکه نذر کرده بود.

۱۹ و چون به افسس رسید آن دو نفر در آنجا رها کرده، خود به کنیسه درآمد، با یهودیان مباحثه نمود.

۲۰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد

بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که «راه هر صورت باید عید آئیده را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، بازیه نزد شما خواهم برگشت.» پس از افسس روانه شد.  
 ۲۲ و به قیصریه فرود آمده (ه اورشلیم رفت و کلیسار ا تحت نموده، به انطاکیه آمد.

### سفر سوم بشارتی

و مدتی در آنجا مانده، بازیه سفر توجّه نمود و در ملک غلاطیه و فریجیه جا بجا میگشت و همه شاگردان را استوار مینمود.

۲۴ اما شخصی یهودا پلس نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید.

۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، در باره خداوند به دقت تکلم و تعلیم مینمود هر چند جز از تعمیدیجی اطلاعی نداشت.

۲۶ همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد اما چون پرسکله و اکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند.

۲۷ پس چون او عزیمت سفر اخائیه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامهای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسید آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود، زیرا به قوت تمام بر یهودا قومه حجت میگرد و از کتب ثابت مینمود که عیسی، مسیح است.

### در افسس

و چون پلس در قرتس بود، پولس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته،

بدیشان گفت: «یا هانگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «لکه نشنیدیم که روح القدس هست!»

بدیشان گفت: «س به چه چیز تعمید یافتید؟» گفتند: «تعمیدیجی.»

پولس گفت: «حی البته تعمید تو به میداد و به قوم میگفت به آن کسی که بعد از من میآید

ایمان بیاورد یعنی به مسیح عیسی.»

چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمیم گرفتند،  
و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته،  
نبوت کردند.

۷ و جمله آن مردمان تخمین دوازده نفر بودند.

پس به کنیسه درآمد، مدت سه ماه به دلیری سخن میراند و در امور ملکوت خدا مباحثه  
مینمود و برهان قاطع میآورد.

۹ اما چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد  
میگفتند، از ایشان نگاره گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی  
طیرانس نام مباحثه مینمود.

۱۰ و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام  
خداوند عیسی را شنیدند.

۱۱ و خداوند از دست پولس معجزات غیر معتاد به ظهور میرسانید،

بطوری که از بدن او دستمالها و فوطهها برده، بر مریضان میگذاشتند و امراض از ایشان  
زایل می شد و ارواح پلید از ایشان اخراج میشدند.

لیکن تنی چند از یهودیان سیاح عزیمه خوان برآنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند  
عیسی را خواندن گرفتند و میگفتند: «ما را به آن عیسی که پولس به او موعظه میکند قسم  
میدهم!»

و هفت نفر پسران اسکیاوارئیس کهنه یهود این کار میکردند.

۱۵ اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «یسی را می شناسم و پولس را میدانم. لیکن  
شما کیستید؟»

و آن مرد که روح پلید داشت بر ایشان جست و بر ایشان زور آورده، غلبه یافت بحدی  
که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند.

۱۷ چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر  
همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرم میداشتند.

۱۸ و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها

رافاش مینمودند.

۱۹ وجمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت میگرفت.

وبعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیمت کرد که از مکادونیه و اخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «عذارفتم به آنجا و مرا نیز باید دید.» پس دو نفر از ملازمان خود یعنی تیموتاوس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود.

۲۳ در آن زمان هنگامهای عظیم در باره طریقت بریاشد.

۲۴ زیر اشخصی دیمیتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده اراطامیس از نقره میساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا مینمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال میداشتند،

فراهم آورده، گفت: «ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است. ۲۶ و دیده و شنیده هاید که نه تنها در افسس، بلکه تقریب در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و میگوید اینهایی که به دستها ساخته میشوند، خدایان نیستند.

۲۷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم اراطامیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را میپرستند بر طرف شود.» چون این را شنیدند، از خشم پرگشته، فریاد کرده، میگفتند که «زرگ است اراطامیس افسسیان.»

و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفق به تماشاخانه تاختند و غایوس و ارسترخس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خود می کشیدند.

۳۰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند.

۳۱ و بعضی از روسای آسیا که او را دوست میداشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسپارد.



۳۲ و هر یکی صدایی علیحده میکردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثر نمی دانستند که برای چه جمع شده اند.

۳۳ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجت بیاورد.

۳۴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می کردند که «زرگ است ارطامیس افسسیان.»

پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: «ی مردان افسسی، کیست که نمی داند که شهر افسسیان ارطامیس خدای عظیم و آن صنی را که از مشتری نازل شد پرستش میکند؟»

پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما میباید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید.

۳۷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان هیکلاند و نه به خدای شما بدگفتاوند.

۳۸ پس هر گاه دمیتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا مقرر است و داوران معین هستند. باهمدیگر مرافعه باید کرد.

۳۹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت.

۴۰ زیرا در خطیریم که در خصوص فتنه امر و زاز ما باز خواست شود چونکه هیچ علتی نیست که در باره آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد.»

این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

### در مکادونیه و یونان

و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد.

۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد.

۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند.

۴ و سوپاترس از اهل بیریه و ارسترخس و سکندس از اهل تسالونیک و غایوس از دربه و تیموتاوس و از مردم آسیا تیخیکس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند.

۵ و ایشان پیش رفته، در تراس منتظر ما شدند.  
۶ و اما مابعد از ایام فطیر از فیلی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روزه تراس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.

### زنده کردن افتیخس

و در اول هفته چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می‌کرد و سخن او تا نصف شب طول کشید.  
۸ و در بالا خانهای که جمع بودیم چراغ بسیار بود.  
۹ ناگاه جوانی که افتیخس نام داشت، نزد در پچه نشسته بود که خواب سنگین او را در بود و چون پولس کلام را طول میداد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.  
۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «ضطرب مباحثید زیرا که جان او در اوست.»  
پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد.  
۱۲ و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.

### وداع از رهبران افسس

اما ماباه کشتی سوار شده، به اسوس پیش رفتیم که از آنجا میبایست پولس را برداریم که بدینطور قرارداد از برای خواست تا آنجا پیاده رود.  
۱۴ پس چون در اسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به متیلینی آمدیم.  
۱۵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروجیلیون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیتس شدیم.  
۱۶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از محاذی افسس بگذرد، مبادا او را در آسیادرنگی پیدا شود، چونکه تعجیل میکرد که اگر ممکن شود تا روز پنطیکاست به اورشلیم برسد.  
پس از میلیتس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید.  
۱۸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «ر شما معلوم است که از روز اول

- که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت باشما برمی بردم؛  
 که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهایی که از مکایدیهود بر من عارض میشد،  
 به خدمت خداوند مشغول میبودم.
- ۲۰ و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به  
 خانه شمارا اخبار و تعلیم مینمودم.
- ۲۱ و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ماعیسی مسیح شهادت  
 میدادم.
- ۲۲ و اینک الان در روح بسته شده، به اورشلیم میروم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد  
 شد، اطلاعی ندارم.
- ۲۳ جز اینکه روح القدس در هر شهر شهادت داده، میگوید که بندها و زحمات برایم  
 مهیا است.
- ۲۴ لیکن این چیزها را به هیچ میشمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی دارم تا دور خود  
 را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض  
 خدا شهادت دهم.
- ۲۵ و الحال این را می دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه  
 کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهید دید.
- ۲۶ پس امروز از شما گواهی میطلبم که من از خون همه بری هستم،  
 زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم.
- ۲۸ پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح القدس شمارا بر آن اسقف مقرر  
 فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.
- ۲۹ زیرا من میدانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما در خواهند آمد که  
 بر گله ترحم نخواهند نمود،
- و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شما گردان  
 را در عقب خود بکشند.

۳۱ لهنذا پیدا را بشید و به یاد آورید که مدت سه سال شبانه روز از تنبیه نمودن هریکی از شما با اشکها باز نایستادم.

۳۲ والحالای برادران شما را به خدا و به کلام فیض او می سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدسین شما را میراث بخشد.

۳۳ نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم،

بلکه خود می دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می کرد.

۳۵ این همه را به شما نمودم که میباید چنین مشقت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده تر است.»  
این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد.

۳۷ و همه گریه بسیار کردند و برگردن پولس آویخته، او را میبوسیدند.

۳۸ و بسیار متالم شدند خصوص بجهت آن سخنی که گفت: «عذاب این روی مرا نخواهید دید.» پس او را تابه کشتی مشایعت نمودند.

### بسوی اورشلیم

و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا.

۲ و چون کشتیای یافتیم که عازم فینیقیه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم.

۳ و قیصر را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صور فرود آمدیم زیرا که در آنجا میبایست بار کشتی را فرود آورند.

۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نروند.

۵ و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر ما را مشایعت نمودند و به نگاره دریا زانو زده، دعا کردیم.

۶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه های خود برگشتند.

و ماسفرد در یارابه انجام رسانیده، از صوره پتولا میس رسیدیم و برادران را سلام کرده،  
بایشان یک روز ماندیم.

۸ در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیس مبشر که یکی  
از آن هفت بود درآمده، نزد او ماندیم.

۹ و او را چهار دختر با کره بود که نبوت میکردند.

و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبیای آغابوس نام از یهودیه رسید،

و نزد ما آمده، کمر بند پولس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته، گفت: «و حال قدس  
میگوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کمر بند را به همینطور بسته، او را به دستهای  
امتها خواهند سپرد.»

پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود.

۱۳ پولس جواب داد: «همینکند که گریان شده، دل مرا میشکند زیرا من مستعدم  
که نه فقط قید شوم بلکه تاد را اورشلیم بمیرم به خاطر نام خداوند عیسی.»

چون او نشنید خاموش شده، گفتیم: «نچه اراده خداوند است بشود.»

و بعد از آن ایام تدارک سفر دیده، متوجه اورشلیم شدیم.

۱۶ و تنی چند از شاگردان قیصریه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسب نام که از اهل  
قبرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.

### در اورشلیم

و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما را به خوشنودی پذیرفتند.

۱۸ و در روز دیگر، پولس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همه کشیشان حاضر شدند.

۱۹ پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا بوسیله خدمت او در میان امتهایه عمل آورده  
بود، مفصلاً گفت.

۲۰ ایشان چون این را شنیدند، خدا را تجید نموده، به وی گفتند: «بی برادر، آگاه هستی

که چند هزاره از یهودیان ایمان آورده اند و جمیع در شریعت غیورند:

و درباره توشنید هاند که همه یهودیان را که در میان امتهایه باشند، تعلیم میدهی که از

موسی انحراف نمایند و میگویند نباید اولاد خود را مختون ساخت و به سنن رفتار نمود. ۲۲ پس چه باید کرد؟! البته جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده‌ای. ۲۳ پس آنچه به تو گوئیم به عمل آور: چهار مرد نزد ما هستند که بر ایشان نذری هست. ۲۴ پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه درباره تو شنیده‌اند اصلی ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک مینمایند.

۲۵ لیکن درباره آنانی که از امت‌ایمان آورد هاند، ما فرستادیم و حکم کردیم که از قربانی‌های بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند. ۲۶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایام طهارت اطلاع داد تا هدیه‌های برای هر یک از ایشان بگذرانند.

### گفتار شدن پولس

و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودیای چند از آسیا و اورا در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته،

فریاد بر آوردند که «ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم می‌دهد. بلکه یونانی‌ای چند را نیز به هیکل در آورده، این مکان مقدس را ملوث نموده است.»

زیرا قبل از آن تروفیمس افسسی را با وی در شهر دیده بودند و مظنه داشتند که پولس او را به هیکل آورده بود.

پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلاق از دحام کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور در هارابستند.

۳۱ و چون قصد قتل او می‌کردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که «ما می اورشلیم به شورش آمده است.»

او بی درنگ سپاه و یوز باشی‌ها را برداشته، بر سر ایشان تاخت. پس ایشان به مجرد دیدن مین باشی و سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند.

چون مین باشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدوزنجیر ببندند و پرسید که «ین کیست

وجه کرده است؟»

اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صد میگرداند. و چون او بهسبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.

و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که لشکریان بهسبب از دحام مردم او را برگرفتند،

زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صد میزدند که «و راهلاک کن!»

چون نزدیک شد که پولس را به قلعه در آورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت: «یا زبان یونانی را می دانی؟»

مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قاتل را به بیابان برد؟»

پولس گفت: «من مرد یهودی هستم از طرسوس قلیقیه، شهری که بینام و نشان نیست

و خواهش آن دارم که مرا اذن فرمایی تا به مردم سخن گویم.»

چون اذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت.

### سخنان پولس

«ی برادران عزیز و پدران، حجتی را که الان پیش شما می آورم بشنوید.»

چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم میکند، بیشتر خاموش شدند. پس

گفت:

«من مرد یهودی هستم، متولد طرسوس قلیقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت

غمالا ثیل و در دقایق شریعت اجداد متعلم شده، در باره خدا غیور میبودم، چنانکه همگی

شما امروز میباشید.

<sup>۴</sup> و این طریقت را تا به قتل مزاحم میبودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان

میانداختم،

چنانکه رئیس کهنه و تمام اهل شورابه من شهادت میدهند که از ایشان نامها برای برادران

گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا

یابند.

- ۶ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید.
- ۷ پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من میگوید: ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفامیکنی؟
- من جواب دادم: خداوند اتو کیستی؟ او مرا گفت: من آن عیسی ناصری هستم که تو بروی جفامی کنی.
- ۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند.
- ۱۰ گفتم: خداوند اچہ کم؟ خداوند مرا گفت: برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی.
- ۱۱ پس چون از سطوت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند.
- ۱۲ آنگاه شخصی متقی بحسب شریعت، حنائیانام که زده همه یهودیان ساکن آنجا نیکام بود،
- به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: ای برادر شاول، بیناشو که در همان ساعت بر وی نگریم.
- ۱۴ او گفت: خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی.
- ۱۵ زیرا از آنچه دیده و شنیده های نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد.
- ۱۶ و حال چرا تا خیر مینمائی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.
- ۱۷ و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل دعا می کردم، بخود شدم.
- ۱۸ پس اورا دیدم که به من میگوید: بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند پذیرفت.
- ۱۹ من گفتم: خداوند! ایشان میدانند که من در هر کنیسه مومنین تو را حبس کرده، میزدم؛



وهنگامی که خون شهید تو استیغاف را میریختند، من نیز ایستاده، رضابدان دادم و جامه های قاتلان او را نگاه میداشتم.»

۲۱ اوبه من گفت: روانه شویزرا که من تو را به سوی امت های بعید می فرستم.»  
پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند: «نین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست!»  
و چون غوغا نموده و جامه های خود را افشانده، خاک به هوا میریختند،  
مین باشی فرمان داد تا او را به قلعه در آوردند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد میکردند.

۲۵ ووقتی که او را به ریسمانها میبستند، پولس به یوزباشیای که حاضر بود گفت:  
«یا بر شما جایز است که مردی رومی را بیحجت هم تازیانه زنید؟»  
چون یوزباشی این را شنید، نزد مین باشی رفته، او را خبر داده، گفت: «ه میخواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟»

پس مین باشی آمده، به وی گفت: «رابگو که تو رومی هستی؟» گفت: «لی!»  
مین باشی جواب داد: «ن این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم!» پولس گفت:  
«ما من در آن مولود شدم.»

در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و مین باشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود.  
۳۰ با مدد آن چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علت مدعی او میباشند،  
او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا روسای کهنه و تمامی اهل شور حاضر شوند و پولس  
را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

### پولس در حضور اهل شورا

پس پولس به اهل شورانیک نگریسته، گفت: «ی برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح  
در خدمت خدا رفتار کرده ام.»

آنگاه حننیا، رئیس کهنه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند.  
۳ پولس بدو گفت: «داتورا خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو نشسته‌ای تا مرا بر حسب

شریعت داوری کئی وبه ضد شریعت حکم به زد نم میکنی؟»  
 حاضران گفتند: «یاریس کهنه خدا را دشنام میدهی؟»  
 پولس گفت: «ی برادران، ندانستم که رئیس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم  
 قوم خود را بد مگوی.»

چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس نداد داد که  
 «ی برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من باز پرس  
 میشود.»

چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند،  
 زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.  
 ۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته محاصره نموده، میگفتند  
 که «این شخص هیچ بدی نیافتیم و اگر روحی یا فرشتهای با او سخن گفته باشد با خدا  
 جنگ نباید نمود.»

و چون منازعه زیاد تر میشد، مین باشی ترسید که مبادا پولس را بدرند. پس فرمود  
 تا سپاهیان پایین آمده، او را از میان نشان برداشته، به قلعه درآوردند.  
 و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ی پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه  
 در اورشلم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.»  
 و چون روز شد، یهودیان بایکدیگر عهد بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولس را نکشند،  
 نخورند و ننوشند.

۱۳ و آنانی که در باره این، هم قسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.

۱۴ اینها نزد روسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: «رخویشتن لعنت سخت کردیم که  
 تا پولس را نکشیم چیزی نخشیم.»

۱۵ پس الان شما با اهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا  
 اراده دارد در احوال او نیکو تر تحقیق نماید؛ و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او  
 را بکشیم.»

اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه درآمده، پولس را آگاهانید. ۱۷ پولس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: «این جوان را نزد من باشی ببرزیرا خبری دارد که به او بگوید.»

پس او را برداشته، به حضور من باشی رسانیده، گفت: «ولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.»  
پس من باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است که می خواهی به من خبر دهی؟»

عرض کرد: «هودیان متفق شده اند که از تو خواهش کنند تا پولس را فراد به مجلس شورادرآوری که گویا اراده دارند در حق او زیاد تر تفتیش نمایند.

۲۱ پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین و یاندوبه سوگند عهد بسته اند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند و الا ن مستعد و منتظر وعده تو میباشند.»

من باشی آن جوان را مرخص فرموده، قدغن نمود که «هیچکس مگو که مرا از این راز مطلع ساختی.»

پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که «ویست سپاهی و هفتاد سوار و ویست نیزه دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛

و مرکی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فیلکس والی برسانند.»  
و نامهای بدین مضمون نوشت:

«لودیوس لیبیاس، به والی گرامی فیلکس سلام میرساند.

۲۷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است.

۲۸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بروی شکایت میکنند، او را به مجلس ایشان درآوردم.

۲۹ پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت میدارند، ولی هیچ شکوهای مستوجب قتل یابند نمی دارند.

۳۰ و چون خبر یافتم که یهودیان قصد کمین سازی برای او دارند، بیدرنگ او را نزد

تو فرستادم و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادعای نمایند و السلام.»  
 پس سپاهیان چنانکه مامور شدند، پولس را در شب برداشته، به ایتیا تریس رسانیدند.  
 ۳۲ و بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند.  
 ۳۳ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند.  
 ۳۴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیه است، گفت: «و ن مدعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

### محاکمه در حضور فلیکس

و بعد از پنج روز، خانای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی ترتلس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد والی آوردند.  
 ۲ و چون او را احضار فرمود، ترتلس آغاز ادعای نموده، گفت: چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدایب تو بدین قوم رسیده است، ای فلیکس گرامی، در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگذاری میپذیریم.  
 ۴ ولیکن تا تو را زیاده مصدع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصر عرض ما را بشنوی.  
 ۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نصاری.  
 ۶ و چون او خواست هیکل را ملوث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او اوری نماییم.  
 ۷ ولی لباس مین باشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد، و فرمود تا مدعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان میتوانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادعا میکنیم.»  
 و یهودیان نیز با او متفق شده گفتند که چنین است.

چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: «زان رو که میدانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم میباشی، به خشنودی وافر حجت در باره خود میآورم. ۱۱ زیرا تو میتوانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم،

و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کنایس یا شهر که خلق را به شورش آورم.

۱۳ و هم آنچه الان بر من ادعا میکنند، نمی توانند اثبات نمایند.

۱۴ لیکن این را نزد تو اقرار میکنم که به طریقتی که بدعت میگویند، خدای پدران را عبادت میکنم و به آنچه در تورات و انبیا مکتوب است معتقدم، و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد.

۱۶ و خود را در این امر ریاضت میدهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بیلغزش نگاه دارم.

۱۷ و بعد از سالهای بسیار آدمم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم.

۱۸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیام را در هیکل مطهر یافتند بدون هنگامه یا شورشی.

۱۹ و ایشان میبایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادا کنند.

۲۰ یا اینان خود بگویند اگر گاهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شور ایستاده بودم،

مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که در باره قیامت مردگان از من امر و زپیش شما باز پرس میشود.»

آنگاه فیلکس چون از طریقت نیکو تر آگاهی داشت، امر ایشان را تاخیر انداخته، گفت: «و نلیسیاس مین باشی آید، حقیقت امر شمارا دریافت خواهم کرد.»

پس یوزباشی را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند.

۲۴ و بعد از روزی چند فیلکس بازوجه خود در سلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را در باره ایمان مسیح شنید.

۲۵ و چون او در باره عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده خطاب میکرد، فیلکس ترسان گشته، جواب داد که «لحال برو چون فرصت کم تو را باز خواهم خواند.» و نیز امید میداشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرر وی را خواسته، با او گفتگو میکرد.

۲۷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فیلکس شد و فیلکس چون خواست بر یهود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.

### محا که در حضور فستوس

پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصر به به اورشلیم رفت.

۲ و رئیس کهنه واکا بر یهود نزد او بر پولس ادعا کردند و التماس نموده، منتهی بروی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کین بودند که او را در راه بکشند. ۴ اما فستوس جواب داد که «ولس را باید در قیصر به نگاه داشت» زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود.

۵ و گفت: «س کسانی از شما که میتوانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادعا نمایند.»

و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصر به آمد و با مدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند.

۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایت‌های بسیار و گران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد.

۸ او جواب داد که «به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.» اما چون فستوس خواست بر یهود منت نهد، در جواب پولس گفت: «یا می‌خواهی به اورشلیم آیی تا در آنجا در این مورد به حضور من حکم شود؟»

پولس گفت: «مخاطب قیصر ایستادم که در آنجا میباید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تونیز نیکو میدانی.»

۱۱ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچیک از این شکایت‌هایی که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.»

آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: «یابه قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.»

و بعد از مروریام چند، اغر پیاس پادشاه و برنیکی برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند.

۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «ردی است که فیلکس او را در بند گذاشته است،

که در باره او وقتی که به اورشلیم آمدم، روسای کهنه و مشایخیه بود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او دوری شود.

۱۶ در جواب ایشان گفتم که در میان رارسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدعی علیه مدعیان خود را و بر او فرستادند و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید.

۱۷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بیدرنگ در روز دوم بر مسند نشست، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند.

۱۸ و مدعیانش بر پای ایستاده، از آنچه من بگفتم هیچ ادعا بر وی نیاوردند.

۱۹ بلکه مسالهای چند بر او ایراد کردند در باره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که او زنده است.

۲۰ و چون من در اینگونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل پذیرد؟

ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه او غسطس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را آنگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.»

اغر پیاس به فستوس گفت: «نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم.» گفت: «رد او را خواهی شنید.»

پس با مدد ان چون اغر پیاس و برنیکی با حشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع با من باشیان

- وزیرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند.
- ۲۴ آنگاه فستوس گفت: «ای اغریاس پادشاه، وای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص را می بینید که درباره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند.
- ۲۵ ولیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به او غسوس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم.
- ۲۶ و چون چیزی درست ندارم که درباره او به خداوند گارم قوم دارم، از این جهت او را نزد شما علی الخصوص در حضور تو ای اغریاس پادشاه آوردم تا بعد از تفحص شاید چیزی یافته بنگارم.
- ۲۷ زیرا مرا اخلاف عقل مینماید که اسیری را بفرستم و شکایتی که بر اوست معروض ندارم.»

### سخنان پولس در حضور اغریاس

- اغریاس به پولس گفت: «رخصی که کیفیت خود را بگویی.»
- که «ای اغریاس پادشاه، سعادت خود را در این میدانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایتی که یهود از من میدانند.
- ۳ خصوص چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا اشنوی.
- ۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر میبرد، تمامی یهود می دانند
- و مرا از اول میشناسند هر گاه بخوانند شهادت دهند که به قانون پارسا ترین فرقه دین خود فریسی میبودم.
- ۶ و الحال به سبب امید آن وعدهای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادا می کنند.
- ۷ و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه روز بجد و جهد عبادت میکنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اغریاس پادشاه، یهود بر من ادا می کنند.
- «ما چرا محال میپندارید که خدامر دگان را بر خیزاند؟



- من هم در خاطر خود مینداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است، چنانکه در اورشلیم هم کردم و از روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس میکردم و چون ایشان را می کشتند، در فتوا شریک میبودم.
- ۱۱ و در همه کلیس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب میکردم.
- ۱۲ در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت از روسای کهنه به دمشق میرفتم، در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تراز خورشید که در دور من و رفقایم تابید.
- ۱۴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتنی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: ای شاول، شاول، چرا بر من جفا میکنی؟ تو را بر میخمالگد زدن دشوار است.”
- ۱۵ من گفتم: خداوند اتو کیستی؟ گفت: من عیسی هستم که تو بر من جفا میکنی.
- ۱۶ ولیکن برخاسته، بر پایبست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنآنها دیدهای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد.
- ۱۷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امت هایی که تو را به زندانها خواهم فرستاد، تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند.”
- ۱۹ آن وقتی اغریاس پادشاه، رویای آسمانی را نا فرمائی نور زیدم.
- ۲۰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امتهاران نیز اعلام مینمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را به جا آورند.
- ۲۱ به سبب همین امور یهود مردر هیکل گرفته، قصد قتل من کردند.
- ۲۲ اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام مینمایم و حرفی نمی گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که میبایست واقع شود،

که مسیح میبایست زحمت بیند و نو بر قیامت مردگان گشته، قوم و امتها را به نور اعلام نماید.»  
چون او بدین سخنان، حجت خود را می آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!»

گفت: «ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را میگویم. ۲۶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن میگویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچیک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد.

۲۷ ای اغریپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ میدانم که ایمان داری!»  
اغریپاس به پولس گفت: «ه قلیل ترغیب میکنی که من مسیحی بگردم؟»  
پولس گفت: «ز خدا خواهش میداشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!»  
چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیک و سایر مجلسیان برخاسته، رفتند و یانکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.»  
و اغریپاس به فستوس گفت: «گراین مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی کرد، او را آزاد کردن ممکن میبود.»

### حرکت بسوی روم

چون مقرر شد که به ایطالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یوزباشی از سپاه اغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند.  
۲ و به کشتی ادرامیتینی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و از سترخس از اهل مکادونیه از تسالونیکي همراه ما بود.  
۳ روز دیگری به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد.

- ۴ و از آنجا روانه شده، زیر قپرس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود.
- ۵ و از دریای کار قلیقیه و بمفلیه گذشته، به میرای لیکیه رسیدیم در آنجا یوزباشی کشتی اسکندریه ریافت که به ایتالیا میرفت و ما را بر آن سوار کرد.
- ۷ و چند روزه آهستگی رفته، به قنیدس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف مامی بود، در زیر کریت نزدیک سلهونی راندم، و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حسنه مسمی و قریب به شهر لسائیه است رسیدیم.
- و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایام روزه گذشته بود، پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ی مردمان، میبینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.»
- ولی یوزباشی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود.
- ۱۲ و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کریت مواجه مغرب جنوبی و مغرب شمالی.
- ۱۳ و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از نگاره کریت گذشتیم.
- ۱۴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون مینامند از بالای آن زدن گرفت.
- ۱۵ در ساعت کشتی ربوده شده، روه سوی باد نتوانست نهاد. پس آن را از دست داده، بیاختیار رانده شدیم.
- ۱۶ پس در زیر جزیرهای که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردیم.
- ۱۷ و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سیرتس فروروند، جبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.

- ۱۸ و چون طوفان بر ما غلبه مینمود، روز دیگر، بار کشتی را بیرون انداختند.
- ۱۹ و روز سوم بهدستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم.
- ۲۰ و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان را ندیدند و طوفانی شدید بر ما میافتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.
- و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ی مردمان، نخست میبایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید.
- ۲۲ اکنون نیز شمار انصیحت میکنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی.
- ۲۳ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را میکنم، به من ظاهر شده،
- گفت: ای پولس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همه همسفران تو را به تو بخشیده است.»
- ۲۵ پس ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد.
- ۲۶ لیکن باید در جزیرهای بیفتیم.»
- و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای ادریابه هر سوراخه میشدیم، در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است.
- ۲۸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، بازمیمایش کرده، پانزده قامت یافتند.
- ۲۹ و چون ترسیدند که به صخرهها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تنها میگردند که روز شود.
- ۳۰ اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانههای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند،
- پولس بوزباشی و سپاهیان را گفت: «گراینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.»
- آنگاه سپاهیان بر سمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتند.
- چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت:

- «مرور روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده‌اید. ۳۴ پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که مویبی از سر هیچیک از شما نخواهد افتاد.»
- این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت. ۳۶ پس همه قویدل گشته نیز غذا خوردند.
- ۳۷ و جمله نفوس در کشتی دو بست و هفتاد و شش بودیم.
- ۳۸ چون از غذا سیر شدند، گندم رابه در یاریخته، کشتی را سبک کردند.
- اما چون روز، روشن شد، زمین را شناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطیای داشت. پس رای زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند.
- ۴۰ و بندلنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند.
- ۴۱ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، یحرکت ماند ولی موخرش از لطمه امواج در هم شکست.
- ۴۲ آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد.
- ۴۳ لیکن یوزباشی چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده بازداشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن رابه دریا انداخته به ساحل رساند.
- ۴۴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

### در ملیطه

- و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد.
- ۲ و آن مردمان بربری با ما کمال ملاطفت نمودند، زیرا به سبب باران که میبارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند.
- ۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش مینهاد، به سبب حرارت، افعیای بیرون آمده، بردستش چسپید.
- ۴ چون بر بریان جانور را از دستش آویخته دیدند، بایکدی گرمی گفتند: «لاشک این شخص، خونی است که با اینکه از دریا رست، عدل نمی گذارد که زیست کند.»

اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت.  
 ۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا بگفته افتاده، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است.  
 و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوبلیوس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلبیده، سه روزه مهربانی مهمانی نمود.  
 ۸ از قضا پدر پوبلیوس رانج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفاداد.  
 ۹ و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفایافتند.  
 ۱۰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه میشدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.

### در روم

و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم.  
 ۱۲ و به سراگوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم.  
 ۱۳ و از آنجا دور زده، به ریغون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوم وارد پوطیولی شدیم.  
 ۱۴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم.  
 ۱۵ و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فورن اپوس و سه دکان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قویدل گشت.  
 ۱۶ و چون به روم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را به سردار افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که بایک سپاهی که محافظت او میکرد، در منزل خود بماند.  
 و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مراد را اورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند.

۱۸ ایشان بعد از تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرارها کنند.

۱۹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امت خود شکایت کنم.

۲۰ اکنون بدین جهت خواستم شمارا ملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.»

وی را گفتند: «هیچ نوشته در حق تو از یهودیه نیافتیم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است.»

۲۲ لیکن مصلحت دانستم از تو مقصود تو را بشنوم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بدمی گویند.»

پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح مینمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام در باره عیسی اقامه حجت میکرد.

۲۴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند.

۲۵ و چون بایکدیگر معارضه میکردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «و حال قدس به و ساطت اشعیای نبی به اجداد ما نیکو خطاب کرده، گفته است که نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید و نخواهد فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهد دید؛

زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین میشوند و چشمان خود را بر هم نهاده اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و باز گشت کنند تا ایشان را شفا بخشم.»

۲۸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد امتها فرستاده میشود و ایشان خواهند شنید.»

چون این را گفت یهودیان رفتند و بایکدیگر مباحثه بسیار میکردند.

۳۰ اما پولس دو سال تمام در خانه اجارهای خود ساکن بود و هر که به نزد وی میآمد، میپذیرفت.

۳۱ و به ملکوت خدا مو عظه مینمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون  
ممانعت تعلیم میداد.



lxxiii

قديم ترجمه

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian  
language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

---

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on Apr from source files dated Aug  
cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f